

## ابوالهذیل علف معتزلی؛

## بررسی زندگانی، آثار و آراء کلامی

عثمان یوسفی

دانشجوی دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران

### چکیده

از آنجا که یکی از جریان‌های فکری مؤثر در جهان اسلام در قرون نخستین اسلامی فرقه یا مکتب معتزله است و خدمات علمی و فرهنگی و حتی سیاسی که پیروان این مکتب به اسلام عرضه نمودند بر کسی پوشیده نیست و با جرات می‌توان گفت ظهور دوران طلایی تمدن اسلامی تا حدود زیادی تحت تأثیر اندیشه‌های معتزله شکل گرفت، در این راستا اشخاص و افراد سرشناس و برجسته‌ای بودند که این جریان فکری (معتزله) را رهبری کرده و به اوج شکوفایی رساندند. در این مقاله زندگانی یکی از این نمونه‌های تاریخی مورد مذاقه و بررسی قرار می‌گیرد و آن مشتمل بر اطلاعات و معلوماتی پیرامون زندگانی، آثار و عقاید و آراء ابوالهذیل بن الهذیل معروف به علف است.

واژه‌های کلیدی: معتزله، ابوالهذیل علف، کلام، هذیلیه، خلافت عباسی.

## ولادت ابوالهذیل

در مورد ولادت ابوالهذیل محمد بن الهذیل بن عبدالله بن مکحول العبیدی مشهور به علف روایات ضد و نقیضی وجود دارد ولی تعداد روایات متفاوت انگشت شمار است.

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در ذیل ابوالهذیل محمد بن هذیل روایتی از ابویعقوب شحام آورده که ایشان (شحام) از ابوالهذیل در مورد سال تولدش سؤال کرد، ابوالهذیل گفت: ا پدر و مادرم به من خبر دادند که هنگام قتل ابراهیم بن عبدالله بن حسن من ده سال سن داشتم<sup>(۱)</sup> و این بر این که ابوالهذیل در سال ۱۳۵ هجری متولد شده است دلالت می کند چرا که ابراهیم در سال ۱۴۵ هجری قمری به قتل رسید.<sup>(۱)</sup>

ابن ندیم نیز در الفهرست همین داستان را آورده و گفته که ابوالهذیل در سال ۱۳۱ هجری متولد شده است وی سال قتل ابراهیم را ۱۴۱ هجری ذکر کرده است.<sup>(۲)</sup>

ابن خلکان بعد از سال تولد او این چنین می گوید که ابوالهذیل محمد بن الهذیل معروف به علف متکلم، شیخ و رئیس معتزلی های بصره و از بزرگترین علمای معتزله بود که در مذهب معتزله مقالات و کتاب های زیادی نگاشته است.<sup>(۳)</sup> ابوالهذیل پیشتر عمر خود را در بصره سپری کرد و از آنجا که خاندان او از موالی بنی عبدالقیس بودند<sup>(۴)</sup> وی را عبیدی می خواندند و چون در محله کاه فروشان بصره منزل داشت، به علف شهرت یافت.<sup>(۵)</sup> او هرگز واصل بن عطاء (۱۳۱. هـ.ق) رهبر شاخص دیگر معتزله را ندید.<sup>(۶)</sup>

## استادان و شاگردان ابوالهذیل

در منابع موجود درباره اساتید ابوالهذیل تنها به چند شخص محدود بر می خوریم. ابن ندیم می گوید که: «در میان استادانش می توان به شاخص ترین آنها عثمان بن خالد طویل، بشر بن سعید و ابو عثمان زعفرانی که هر سه از شاگردان واصل بن عطاء بودند، اشاره کرد.»<sup>(۷)</sup>

در دائره المعارف الاسلامیه، که اصل آن بزبان انگلیسی است و توسط گروهی به عربی ترجمه شده، چنین آمده است که: «ابوالهذیل محمد بن هذیل علف در بصره نزد یکی از شاگردان واصل بن عطاء رفت و در حلقه درس وی شرکت جست.»<sup>(۸)</sup> اگر روایت قاضی

عبدالجبار درست باشد که ابوالهذیل نزد همسر واصل بن عطاء رفته و دو چنته از نوشته‌های واصل را گرفت، می‌توان پنداشت که وی از طریق کتاب‌های واصل به آموزش‌های وی دست یافته است. برخورداری وی از عمر دراز و پایداری در امر آموزش سبب شد که شاگردان بسیاری در حوزه درس ابوالهذیل رشد کنند.<sup>(۹)</sup>

از جمله شاگردان محمد بن الهذیل می‌توان به: ۱- ابویعقوب شحام (که استاد ابو علی جبایی بود)؛ ۲- علی اسواری؛ ۳- خواهرزاده اش ابراهیم بن سیار نظام (که بعد از هذیل خود از رؤسای برجسته معتزله و فرقه نظامیه می‌باشد)؛ ۴- هشام بن عمرو بن فوطی؛ ۵- قاسم دمشقی؛ ۶- ابوسعید اسدی باستانی؛ ۷- عیسی بن هیثم صوفی؛ ۸- ابوعثمان ادمی؛ ۹- احمد بن ابی داوود؛ ۱۰- یحیی بن بشر ارجایی؛ ۱۱- مبرد؛ ۱۲- و حتی مأمون خلیفه عباسی اشار کرد.<sup>(۱۰)</sup>

#### پاره‌ای از روایات پیرامون ذکاوت و استعداد ابوالهذیل

وسعت اطلاعات و آگاهی‌های ابوالهذیل باعث شده بود که در مناظره و جدل سرآمد فرزندان زمان خویش باشد، چنان که منابع مختلفی بدین نکته اشاره دارند: ملطی می‌گوید: «ابوالهذیل در جدل هم‌تا نداشته است و مأمون، معتصم و واثق او را در بحث و مناظره پیش می‌انداختند و بزرگ می‌داشتند و هیچ رقیب و مخالفی نمی‌توانست در برابر او پایداری کند.»<sup>(۱۱)</sup>

ابوالحسین عبدالرحیم خیاط، او را یگانه روزگار در بیان و کلام می‌داند. ابوعلی جبایی که شاگرد شاگردش بوده است (شاگرد شحام) وی را پایه‌گذار علم کلام خوانده و گفت: است که در دنیا پس از صحابه (رض) کسی جز عمرو و واصل بزرگ‌تر از ابوالهذیل نیست.<sup>(۱۲)</sup>

جاحظ به رغم اینکه او را در زمره بخیلان آورده، وی را به ساده دلی، بی تکلفی گشاده رویی می‌ستاید.<sup>(۱۳)</sup>

مأمون، خلیفه عباسی، در وصف ابوالهذیل بیتی سروده و تسلط او بر کلام را ستود است:

أظلم ابوالهذیل علی الکلام \*\*\* کاظلال الغمام علی الأنام<sup>(۱۴)</sup>

ابوالهذیل مانند سایه گسترانی ابر بر مخلوقات، بر علم کلام سایه افکنده است. این که گفته‌اند بیش از سه هزار تن بدست او اسلام آورده‌اند<sup>(۱۵)</sup> گرچه اغراق آمیز می‌نماید، لکن بیانگر قدرت وی در بیان و کلام است. ابوالهذیل با دانشمندان و سرآمدان ادیان و فرقه‌های دیگر و هم چنین هم مسلکان معتزلیش مناظره‌ها داشته است. این مناظره‌ها افزون بر آن که دیدگاه‌های کلامی وی را می‌نمایاند، گستردگی آگاهی‌ها و دانستی‌های وی را از علوم رایج زمان خویش و اطلاع از ادبیات و حکمت عربی، هم چنین ادبیات ایرانی مانند جاویدان خرد،<sup>(۱۶)</sup> و نکه سنجی و زبان آوری وی را نشان می‌دهد.

ابوالهذیل بعد از اینکه از بصره توسط مهدی خلیفه عباسی به بغداد منتقل شد در بغداد در حضور یحیی بن خالد برمکی، وزیر هارون الرشید، (۱۷۰-۱۹۳ ه‍.ق) در نشستی با بیش از ده تن از متکلمان، از جمله علی بن اسماعیل بن میثم و هشام بن حکم درباره عشق گفت و گو می‌کند.<sup>(۱۷)</sup>

ابوالهذیل در سفری که به مکه داشت در جمعی با حضور هشام بن حکم امامی (شیعی) دیدار کرد و با او به مناظره پرداخت.<sup>(۱۸)</sup> و همین مناظرات و مجادلات بود که ابوالهذیل را واداشت تا بر آراء هشام ردیه بنویسد. که مسعودی مناظرات این دو متکلم را به تفصیل آورده است.<sup>(۱۹)</sup> وی با نظام که خود متکلمی بزرگ و صاحب مکتب و از شاگردانش بود نیز مناظره‌هایی داشت. و به سبب اختلاف آراء و نظریات نظام با او، ابوالهذیل شش رساله ردیه بر آراء او نوشت.<sup>(۲۰)</sup>

### ابوالهذیل و دستگاه خلافت

منابع اشاره‌ای به ارتباط مستقیم ابوالهذیل با خلفای عباسی پیش از مأمون ننموده‌اند. اما در سال ۲۰۳، زمانی که مأمون از مرو روانه بغداد شد محمد بن هذیل معروف به عتاف را به نزد خود خواند.<sup>(۲۱)</sup> قاضی عبدالجبار روایتی را آورده است که هنگامی که نزد مأمون رفت به مأمون گفت: نه برای گرفتن زر و سیم، بلکه برای تصحیح عقاید وی بنزد او آمده است.<sup>(۲۲)</sup> ابن مرتضی عبارتی را به شرح ذیل آورده است:

ابوالهذیل سالیانه شصت هزار درهم از سلطان دریافت و بین یاران تقسیم می‌کرد.<sup>(۲۳)</sup>  
ابوالهذیل در سال‌های پایانی عمرش نابینا شد و سرانجام در سامراء (سر من رأی) فوت کرد، و اتق خلیفه عباسی در سوگ او عزاداری نمود.<sup>(۲۴)</sup> سال مرگ او به دلیل اختلاف در سال تولدش که ذکر آن گذشت در ابهام و اختلاف ماند، چنانچه سال‌های ۲۲۶<sup>(۲۵)</sup>، ۲۲۷<sup>(۲۶)</sup> و ۲۳۵<sup>(۲۷)</sup> را نوشته‌اند.

### آثار ابوالهذیل

ابوالهذیل متکلم و دانشمندی توانا و صاحب قلم بوده است. ملطی می‌گوید: «او ۱۲۰۰ عنوان کتاب و رساله داشته که همدگی جز کتاب الحجه که در اصول می‌باشد ردیه‌هایی است که او بر آراء مخالفانش نوشته است».<sup>(۲۸)</sup>

ابن ندیم، ۵۱ عنوان از کتاب و رساله‌های او را آورده است.<sup>(۲۹)</sup> این کثرت تألیفات خود از تنوع و کثرت مجادله‌های او با علماء و دانشمندان دیگر ادیان، متکلمان معتزلی و غیر معتزلی (علی‌الخصوص شیعه امامی) حکایت دارد و ظاهراً او اولین کسی است که اصول پنجگانه معتزله را بیان کرده و در نالب کتاب به رشته تحریر درآورد. از نوشته‌های وی جز قسمت‌های کوتاهی که در پاره‌های متون آمده‌اند، چیزی جز نام باقی نمانده است. آثار شناخته شده وی عبارت‌اند از: ۱- اصول الخمسه فی الکلام، ۲- الاستطاعه، ۳- الامامه علی هشام بن حکم، ۴- الانسان ماهو، ۵- کتاب الی‌الدمشقیین، ۶- تثبیت الاعراض، ۷- تسمیه اهل الاحداث، ۸- التفهیم و حرکات اهل الجنه، ۹- التولید علی النظام، ۱۰- جواب القبایی، ۱۱- الجواهر و العراض، ۱۲- الحجه فی اصول الدین، ۱۳- الحجه علی الملحدین، ۱۴- الحجج، ۱۵- الحد علی ابراهیم، ۱۶- الحرکات، ۱۷- الحوض و الشفاعه و عذاب القبر، ۱۸- الرد علی اهل الادیان، ۱۹- الرد علی الغیلابیه فی الارجاء، ۲۰- الرد علی القدریه و المجبره، ۲۱- الرد علی مکیف المدینی، ۲۲- السخط و الرضاء، ۲۳- السمع و البصر، ۲۴- طول الانسان و لونه و تألیفه، ۲۷- الظفر علی ابراهیم، ۲۸- علامات صدق الرسول، ۲۹- کتاب علی ابی شمر فی الارجاء، ۳۰- کتاب علی اصحاب الحدیث فی التشبیه، ۳۱- کتاب علی الثنویه، ۳۲- کتاب علی حمض الفرد فی فعل و یفعل، ۳۳- کتاب علی السفسطائیه، ۳۴- کتاب علی ضرار و

جسم و ابی حنیفه و حفص فی المخلوق، ۳۵- کتاب علی عمار النصرانی، ۳۶- کتاب علی المجوس، ۳۷- کتاب علی من قال تعذیب الاطفال، ۳۸- کتاب علی النظام فی الانسان، ۳۹- کتاب علی النظام فی تجویز القدره علی الظلم، ۴۰- کتاب علی النظام فی خلق شیء و جوابه، ۴۱- کتاب علی النصری، ۴۲- کتاب علی اليهود، ۴۳- کتاب فی جمیع الاصناف، ۴۴- کتاب فی خلق الشیء عن الشیء، ۴۵- کتاب فی الصوت ما هو، ۴۶- القوالب، ۴۷- المخلوق علی الفرد، ۴۸- المسائل، ۴۹- المسائل فی الحركات و غيرها، ۵۰- مقتل غیلان، ۵۲- المیلاس، ۵۳- الوعد و الوعد.<sup>(۳۰)</sup>

### عقاید و اندیشه‌های ابوالهذیل

قبل از اینکه به بررسی عقاید و افکار ابوالهذیل بپردازیم لازم است چندی پیرامون مسائل و دوره‌ای که وی در آن می‌زیسته است سخن بگوییم: او در زمان حکومت‌های منصور، مهدی، هارون الرشید، امین، مأمون و معتصم می‌زیست و با خاندان برامکه در ارتباط بود. شهر بصره در آن عصر پایگاه فرهنگی بزرگی بود که متکلمان مسلمان و غیر مسلمان اعم از زرتشتیان، زنادقه، مانویان، یهودیان، و مسیحیان در آن فعالیت می‌کردند. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این عصر اوج‌گیری نهضت ترجمه است که از زمان حکومت عبدالملک بن مروان آغاز شده بود، در زمان حکومت منصور و سپس هارون الرشید ادامه پیدا کرد و در دوران حکومت مأمون با فرستادن عده‌ای به روم برای تهیه کتاب‌های رومی و یونانی و بدنبال آن تأسیس مرکزی به نام بیت الحکمه برای ترجمه آثار یونانی، به اوج خود رسید. بنابراین، با توجه به این فضا از سویی و تفرق و انشعابات فکری و عقیدتی در درون جامعه اسلامی از سوی دیگر می‌توان در مورد اندیشه و تفکرات ابوالهذیل توضیحاتی ارائه کرد. در مورد عقاید ابوالهذیل علف در منابع مورد استفاده، نظریات مختلفی وارد شده است. شهرستانی در الملل و النحل می‌گوید: «او از اصحاب خویش به ده قاعده جدا و منفرد گردیده است»<sup>(۳۱)</sup> از مجموع روایات و آمده می‌توان عقاید وی را در چهار بخش توضیح داد:



انسان: ابوالهذیل در این موضوع دو کتاب با عنوان‌های «الانسان ماهو» و «طول الانسان و»<sup>(۳۲)</sup> و لونه و تألیفه نوشته بود. از نظر او عقل که نشان و علامت بلوغ انسان است، دو جنبه دارد: یکی علوم و ادراکاتی است که عقل آنها را به صورت غیر اختیاری کسب می‌کند و دیگری بدست آوردن دانش است.<sup>(۳۳)</sup>

ابوالهذیل معتقد بود که کودک پس از آنکه خود را شناخت، باید بی درنگ از جهت عقل به همه ی معرفت‌های مربوط به توحید، عدل و دستورات الهی آگاه گردد و از جهت نقلی باید خیرهای دارای حجیت را بشنود، چندان که اگر چنین کاری انجام نگیرد و پس از یک وقفه زمانی بمیرد، در حالت کفر و دشمنی با خداوند مرده و سزاوار آتش جاودانی است.<sup>(۳۴)</sup>

درباره معرفت‌های نقلی، اعتقاد او اینست که خیر افراد کمتر از چهار نفر حتی موجب ظن هم نمی شود به دلیل و استناد به آیه ۶۵ سوره انفال.<sup>(۳۵)</sup> خیر بیست مؤمن در صورتی که یکی از آنها اهل بهشت باشد حجیت دارد، ولی خیر کافران و فاسقان اگر چه به درجه فراتر برسد، حجیت نخواهد داشت.<sup>(۳۶)</sup>

ابوالهذیل در مسئله استطاعت انسان که به عدل الهی مربوط می‌شود کتابی نوشته بود، بر خلاف سایر دانشمندان و صاحب‌نظران معاصرش معتقد بود که درباره استطاعت (که یک عرض است) باید میان کارهای دل و جوارح فرق گذاشت، زیرا که این دو نوع کار از لحاظ چگونگی استطاعت هرگز به همراه فعل نیست و ضرورتاً بایست با اولین نقطه‌ای که فعل به وجود می‌آید، نابود شود، کار دل با عدم قدرت انجام نمی‌شود و استطاعت همیشه همراه فعل است.<sup>(۳۷)</sup>

ابوالهذیل انسان را موجودی مختار می‌داند، زیرا او قدرت خدا را شامل حوزه توانایی از آن نمی‌داند و به اینکه یک کار معین در حوزه قدرت و صاحب قدرت باشد، باور ندارد.<sup>(۳۸)</sup> ولی در مورد عالم آخرت نظر او کاملاً برعکس بوده و معتقد است آنجا هیچ قدرت و اختیاری ندارد.<sup>(۳۹)</sup>

چنانچه شهرستانی این عقیده او را در قالب قاعده چهار آورده، می‌گوید: «قاعده چهارم: در قول قدر با معتزله و یاران خویش موافق است مگر آنکه قدری است که در اول حال (مراد دنیاست) و جبری است در آخر کار (مراد قیامت و آخرت است)». زیرا وی معتقد است که دو طایفه که یکی از آنها در بهشت جاویدان بماند و دیگری در دوزخ جاویدان، حرکات آنها ضروری است. یعنی آنچه می‌کند یا کرده‌اند به اختیار خویش نکرده‌اند و بنده را بر آن حرکات خود قدرتی نیست.<sup>(۴۰)</sup> به جز از مطالب گفته شده، موارد ریزتری در عقاید وی علی‌الخصوص در رابطه با انسان و افعال و وجود او وجود دارد که بدلیل نبودن مجال از پرداختن به آنها خودداری می‌نمایم.

ابوالهذیل در مورد اجل معتقد بود که هر کس به مرگ طبیعی بمیرد یا کشته شود، به سبب اجلس مرده است. و اگر کشته شدن کسی مقدر بوده ولی فاتلی او را نکشد، او در زمان مقدر خواهد مرد.<sup>(۴۱)</sup>

جسم، جوهر و عرض: به عقیده وی جسم چیزی است که دارای سه بعد درازا، پهنا و ژرفاست. وی با اختلافاتی جزئی، هم عقیده دموکریتوس، فیلسوف یونانی است که جسم را مانند ساختمانی می‌انگاشت که از جزءها و بنیادهای متناهی و محدود که خود تجزیه ناپذیرند، تشکیل شده است.<sup>(۴۲)</sup>

جوهر فرد جسم نیست و فاقد درازا، پهنا و ژرفاست و فقط پذیرای دو عرض حرکت و سکون و آنچه لازمه این دو است، یعنی گردهم آمدن (مجامعه) و از هم دور شدن (-فازقه) و در نتیجه هیأت و شکل می‌باشد. از دیگر ویژگی‌های جوهر فرد اینست که امکان دارد خداوند آن را از دیگر جزءها جدا کند، چنانکه دیدگان ما آن را ببینند، یعنی خدا در ما ادراک آن را بیافریند.<sup>(۴۳)</sup>

در مورد حرکت و سکون، ابوالهذیل برخلاف نظام که همه اجسام را متحرک می‌پنداشت، معتقد بود که این دو عرض واقعاً وجود دارند. حرکت، انتقال جسم از مکان اول، بیرون شدن آن از آن مکانست و سکون عبارت است از درنگ جسم در دو زمان و در یک جا.<sup>(۴۴)</sup>



خداوند و صفات او: مبحث خداوند و صفاتش به ویژه کلام الهی یکی از جذاب ترین بحث‌های انجمن‌های مناظره را در بصره و بغداد (که کانون تفکرات معتزلی بودند و رواج زیادی داشت) تشکیل می‌داد چنان‌که این مسئله از حوزه‌های درس و گفتگو پافراتر نهاده، به عرصه بازی‌های سیاسی و نمایش قدرت و بازخواست و تفتیش عقاید راه یافته بود که اوج و نماد این پدیده در ماجرای «المحنة» قابل مشاهده است که چگونه باورهای معتزلی بعد از این که به دستگاه خلافت و میادین و جناح‌های سیاسی نفوذ کرد، موجب زن‌انگاری<sup>۴۵</sup> دن و شلاق خوردن صاحب نظران دیگر مسلک‌ها، که به خلق قرآن معتقد نبودند، می‌شود و حکومت می‌خواهد بر نهانخانه ضمیر مردم (اعتقادات شان) نیز حکومت نماید. در چنین فضایی، ابوالهذیل بیش از آنکه به تبیین وجود خدا پردازد به تشریح و توضیح صفات حق تعالی پرداخته است.

در تقسیم بندی شهرستانی چنین آمده است: «قاعده اول: آنست که خداوند، عالم به علمی است که عین ذات اوست و قادر است به قدرتی که عین ذات اوست.»<sup>(۴۵)</sup> از دیگر صفاتی که ابوالهذیل برای خدا ثابت می‌کند، عدل است و درباره آن کتاب نوشته است.<sup>(۴۶)</sup> مراد از عدل این است که خداوند کار قبیح را انجام نمی‌دهد و آن را برمی‌گیرند و از هیچ کار شایسته و خوب فروگذار نمی‌کند و کارهای او همگی حسن‌اند و حکمت خداوندی انضاء نمی‌کند که کار اصلح را رها کند و فروتر از آن را انجام دهد.<sup>(۴۷)</sup>

ابوالهذیل در مورد رزق و روزی این چنین سخن می‌گوید: «یکی آن که آنچه حق تعالی آن را آفریده است از چیزی که فایده‌ای دارد رواست که گفته شود که از برای (روزی) بندگان است، پس اگر کسی گوید که شخصی نفع گرفت از چیزی که آن را روزی نیافریده است، خطا رفته است.»

دوم آن که آنچه به حکم حق تعالی روزی بندگان شده هر چه حلال باشد رزق است و هر چه حرام باشد رزق نیست به آن معنی که از جانب حق تعالی مأمور به خوردن آن نیست.<sup>(۴۸)</sup>

عقیده ابوالهذیل در کلام خدا را شهرستانی این چنین بیان می‌دارد: «قاعده سوم گوید در کلام خدا بد عز و جلد که بعضی نه در محل است چنانچه لفظ «کن» و بعضی در محل است چنانچه امر و نهی و خبر و استخبار. پس نزد وی امر تکوینی (یعنی آنکه خداوند بفرماید، چیزی را که بوجود آید) دیگر باشد و امر تکلیف، امر دیگر است.»<sup>(۴۹)</sup>

امامت: ابوالهذیل برخلاف واصل بن عطاء و اغلب معتزلی‌ها امامت مفضول بر فاضل را روا نمی‌داند، چرا که هیچ مقامی پس از نبوت بالاتر از امامت نیست، او چنین شایستگی را درباره ابوبکر و عمر و شش سال نخست خلافت عثمان می‌بیند و با اینکه علی را با ابوبکر و عمر در فضل یکسان می‌داند علی را پس از آنها شایسته خلافت می‌شمارد.<sup>(۵۰)</sup>

ابوالهذیل مانند برخی از علمای معتزله در مورد جنگی که میان علی و طلحه و زبیر رخ داد توقف کرده و معتقد است که ایشان در عدالت با یکدیگر هم سنگند، نه ولایت دو گروه بطور دسته جمعی را می‌پذیرد و نه از آنها بی‌زاری می‌جوید، بلکه ولایت هر دو را بطور انفرادی می‌پذیرد.<sup>(۵۱)</sup>